

بسر این باورم این صفحه در تاریخ ثبت می‌شود که دلاور مردی موضوع آن است.
مردی که حتی در رویای کودکی همسرش ردی از شجاعت به جا گذاشت و امروز بخش اعظم این قرانت را بر عهده دارد؛ شهید خیرالله احمدی فرد یک مرد استثنایی بود همچون بسیاری از دلاور مردان ایران زمین و یک مومن به خدا بود و راه شهادت را از مسیبر و لایت یافت و برای وطن و دین و اعتقاداتش مرزهای جغرافیایی را پیمود. به لطف خدا در دانش نظامی و هوشمندی بی‌بدیلی که داشت توانست در عملیات‌های بسیاری جان بی گناهان را نجات دهد و راه را برای آزادی سرزمین‌های اسلامی در عراق و سوریه باز کند و شاید ذکات نظامی او و شاگردانی که در این راه تربیت کرد کابوسی برای داعش و حامیان آنها بود که هیچ مین و فتنه‌ای را بدون خنثی سازی رها نمی کرد.
سخن از دلاور مردی است که وزیر دفاع عراق او را به باری طلب کرد و راه شهادت بر او باز شد اما بی شک این راه با وجود زهر او زینب، دختران او و پسر کوچکش محمد حسین و همه طفلان این سرزمین راه شهادت را با افتخار ادامه می‌دهند تا ظهور امام عصر (عج) باز خواهد بود.
راهی که مسئولیت آن برای همه ماست و بر دوش همه ما نشانی از افتخار است.
این ساعت از زندگی ما روایت و اشتیاقی دارد به نام شهید خیر الله احمدی فرد که نام مستعارش محسن بود. برای مرور زندگی این مرد بزرگ به سراغ خانواده و نزدیکانش رقتیم و این گفت و شنود را به شما تقدیم می کنیم.

سید محمد مشکوه الممالک

حلب تا موصل زیر چتر امن تکاور ایرانی

همسر شهید خیرالله احمدی فرد، در معرفی او می گوید: «شهید احمدی فرد متولد ۲۰ اسفند سال ۱۳۴۸ است. در شب تاسوعا در یکی از روستاهای اطراف اسلام‌آباد به دنیا آمد و در حمله آزادسازی موصل در ۱۶ بهمن ۹۵ شهید شد. بعد از فوت پدرش به اسلام‌آباد غرب مهاجرت کرد و تحصیلات را در همانجا گذراند. از ۱۴ سالگی به جبهه رفت و تا ۴۷ سالگی که به شهادت رسید خدمت را ادامه داد.» در ادامه گفت‌وگو با این همسر شهید را می‌خوانید:

«چند سال است که با هم ازدواج کرده‌اید؟ چطور شد که به خواستگاری شما آمدند، شرطی چیزی نداشتند؟
۲۳ سال. ایشان پسر عمه بنده است. ما یک خانواده مذهبی بودیم و با هم نسبت داشتیم. پسر عمه، دختر دایی بودیم و ایشان از بچگی در سپاه بودند و پدر من هم کارمند راه آهن بودند و ایشان هم بسیج می‌رفتند، منزل ما در سرپندر خوزستان بود و وقتی که خرمشهر اشغال بود ما زیر بمباران بودیم و ما را زیر بمباران رها می‌کردند و می‌رفتند جبهه، مثلا هر دو خانواده، خانواده‌های انقلابی بودیم، من هم این پسر عمه را داشتم. خدا مهر او را سال گذشته بود که دو مرتبه اعزام شد و در عراق در آزاد سازی موصل شهید شد. اوایل حمله بود و من به دلیل اینکه باردار بودم واقعا به کمک او در منزل نیاز داشتم. گفتم اگر می‌توانی الان نتر و بگذار وضعیت ما مشخص شود. جهاد همیشه هست. جنگ همیشه هست و جنگ فکر علیه اسلام که تمامی ندارد؛ بعد از اینکه خیالمان راحت شد بروی گفتم: «من در آزادی فلوچه نبودم، آن زمان به سوریه رفته بودم و احساس گناه می‌کردم در مقابل رفقا و همزمانش که اینجا بودند و ایشان همراه آنها نبوده است..» من نمی‌توانم رفقایم را جواب کنم، شما را مثل همیشه به خدا می‌سپارم.»

شود. جهاد همیشه هست. جنگ همیشه هست و جنگ فکر علیه اسلام که تمامی ندارد؛ بعد از اینکه خیالمان راحت شد بروی گفتم: «من در آزادی فلوچه نبودم، آن زمان به سوریه رفته بودم و احساس گناه می‌کردم در مقابل رفقا و همزمانش که اینجا بودند و ایشان همراه آنها نبوده است..» من نمی‌توانم رفقایم را جواب کنم، شما را مثل همیشه به خدا می‌سپارم.»
از شهید برایمان حرف زده بودند که من می‌نوشتم «ای کاش من هم شهید می‌شدم». وقتی هم که آمدند خواستگاری ما بدون هیچ شرطی و با علاقه پذیرفتیم، چون با روحیات و خانواده‌های هم آشنا بودیم، چون ما آلمان‌هایشان را و روشی را که در پیش گرفته بودند خیلی دوست داشتیم و بدون هیچ مشکلی ازدواج کردیم.

چه شد که به سوریه رفت و بحث جهاد را انتخاب کرد؟
شهید خیرالله اول مدافع جرم درعراق بود. چند سال پیش که کربلا شدیداً از طرف داعش

وصیت‌نامه شهید خیرالله احمدی فرد



در این روزگاری که نام شیاطین با تمام وجود برای نابودی و خاموش کردن چراغ هدایت بشریت با پرچم‌داری آمریکا و مزدورانش اسود و آل‌یهود متعهد شده‌اند و در هر گوشه عالم که صدای استقامت بلند است دست نامیومن آنها هویداست. خداوند متعال را به حرمت اهل بیت قسم می‌دهم که مرا در این مسیر جهاد فی سبیل الله و علیه این اتحاد نامبارک یاری نماید. پشتیبان ولایت فقیه باشید تا آسیبی به مملکت نرسد. به این گفته امام عمل کنید و امام خامنه‌ای را تنها نگذارید. امام و شهید را فراموش نکنید که هر چه داریم صدقه سر امام و شهداست. همسر عزیزم در زندگی مشترکمان حقی زاید به گردن من داری که اگر حلال نکنی توان جبران آن را ندارم، مرا حلال کن مطمئن باش خداوند رضایت تو را جلب خواهد کرد. بی‌خشیدی اگر نتوانستم آسایش نسبی شما را فراهم کنم و مدام به داندنم کاری‌هایم باعث رنجش شما شدم.همسر عزیزم نماز اول وقت را فراموش نکن سال خمسی

چهره‌اش می‌شد فهمید، اما احساس وظیفه می‌کرد. احساس می‌کرد که باید آنجا باشد، اما وقتی راه افتاد که برود و کوله پشتی‌اش را گرفت، مثل اینکه در قفسس را برایش باز کرده ای، این طور سبک راه افتاد و دیگر پشت سرش را هم نگاه نکرد، همین طور ایستاد و نگاهش کردم تا دیگر از نظرم ناپدید شد و وقتی رفت احساس می‌کردم کاش یک دقیقه دیگر می‌ایستاد تا من بیشتر می‌دیدمش و نگاهش می‌کردم.

یادبود شهید مدافع حرم خیرالله احمدی فرد

چنگی بسیار حرفه‌ای بود. آنقدر دقتش بالا بود و مینی که نشناخسد و از پس آن برنیاید وجود نداشت. تنها تله‌های انفجاری داعش برایش نا آشنا بود.. آمد و از آن عکس گرفت و طریقه خنثی کردن آن را یاد گرفت و به تخریب‌چی‌های دیگر هم یاد داد.خیلی شجاع بود و به خودش اطمینان داشت، من هم روی این حساب اصلا باورم نمی‌شد چون اتفاق افتاده بود که به ما خبر دادند که شهید شده و ما زنگ زدیم جواب داد و سالم بود. بار آخرهم که خبرش آمد، گفتم امکان ندارد با من



«از دیدار آخرتان بگوئید و اینکه چه گفتید؟ یکی دو روز آخر چطور گذشت؟
به او گفتم: «تو را به خدا این طور سلامت می‌فرستم، سلامت برگرد. اگر یک می‌وز سرت کم شود من دیگر قبول نمی‌کنم» یک دست لباس نوزادی گرفته بودیم و دادم و گفتم این را بر حرم حضرت ابوالفضل و حرم اطمینان داشتم که با سر می‌گردد، دیگر عادت کرده بودیم، ما از ۲۲ سال را با هم همین طور زندگی کرده بودیم. یک تا دو ماه می‌رفتند و برمی‌گشتند و من مطمئن شده بودم که بعد از هر دلاویی و ناراحتی بر می‌گردد. بعد از هر استرس و ناراحتی‌ای می‌گشتند و من مطمئن شده بودم که دلاویسی و نگرانی‌های من بی‌مورد است و برمی‌گردد که خیرش را دادند. **«به نظر شما چه شاصه‌هایی شهید داشت که او را به شهادت نزدیکی کرد، همزمانش و اقوام در مورد ایشان می‌گفتند؟**
هر کاری که می‌کرد خدا را در نظر داشت، اگر به کسی از اقوام سر می‌زد می‌گفت به خاطر همه رجم، به خاطر رضای خدا. اگر جبهه می‌رفت و کاری می‌کرد فقط رضای خدا را در نظر داشت.مثلا جهادی هم که به مبارزه رفت واقعا فی سبیل الله بود و وقتی در قصر شیرین کار می‌کرد، از حقوق چیز پویشی کرد و اینقدر محبوبیت داشت و اینقدر که ایشان را دعوت می‌کردند سه کار، با حقوق خوب و لی قبول نمی‌کرد و می‌گفت که این راه امام حسین(ع) است و می‌توانم ماهی یک بار به زیارت بروم و این را با هیچ چیز عوض نمی‌کرد. **«از نحوه شهادت بگوئید.**
همان طور که گفتم با تله انفجاری داعش شهید شد. منطقه‌ای بود که میدان مین بود (وقتی داعشی‌ها می‌خواهند فرارکنند همه منطقه را مین‌گذاری می‌کنند که خسارت سنگین وارد کنند) و آن این منطقه پاکسازی نمی‌شد دسترسی به مناطق دیگر برای رزمندگان ممکن نبود، او هم همیشه خطش‌کن بود و جلو می‌رفت و دنباله رو نبود، گفته بود که من می‌توانم این کار را انجام دهم و زمانی که در قصر شیرین، ارومیه و کردستان بود این کار را انجام داده بودم، اما بعضی مین‌ها خیلی صعب العبور هستند و اینکه بعداز گذشت سالیها آن‌قدر گیاه روییده بود روی آن زمین که همان طور رها کرده بودند و اگر کسی می‌رفت در آن منطقه، می‌رفت روی مین شهید احمدی در هم گفته بود که من می‌توانم انجام دهم و واقعا هم انجام داد و پاکسازی کرد.

«در کدام منطقه بود؟
تل غفر موصل. بعد از شهادتش هم ما اخبار را پیگیری می‌کردیم. شدیدترین درگیری‌ها در آنجا بود. ایشان که برای پاکسازی یا پیش گذاشته بود با یک نفر تخریب چی عراقی همراه شده بود و خیلی پیش رفته بودند که پای هم‌رمز عراقی به تله انفجاری می‌خورد. هرچند که ما به قسمت خود را متعهد می‌اناست، نسبت به همه چیز، به ویژه به امنیت. اگر ایشان جلو بودند با دقت و تخصصی که در بحث مین و جنگ افزار و ادوات

moghaavemat@kayhan.ir

در میدان مین داشتن این اتفاق نمی‌افتاد. **«چطور به شما اطلاع دادند که شهید شده، خود سپاه خبر داد؟**
همه محله و همه همسایه‌ها و اقوام خبر داشتند غیر از من و بچه‌ها و همه تماس می‌گرفتند و احوالپرسی می‌کردند و می‌گفتند که از همسرت خبر نداری؟ من هم می‌گفتم: نه! ده روزی است که از ایشان بی‌خبر هستم و اصلا تلفن آنتن نمی‌دهد، خیلی نگران هستم. آنها هم می‌گفتند که آن‌شاه‌الله مشکلی پیش نمی‌آید.

همه منزل خواهرم جمع شده بودند و به دلیل وضعیت من، گفته بودند که یکبارهمگی نرویم که نترسند، بعد از آن مادرم، برادرم و همسر برادرم آمدند و من هم چون دیرپه‌دیر اتفاق می‌افتاد که همه با هم به منزل ما بیایند، مدام می‌گفتم چه خبر شده است و آنها می‌گفتند خبری نشده و یکبارهمادرم رفت آشپزخانه، همسر برادرم را صدا زد و او که

حسین‌گریه می‌کرد، می‌گفت این کافرا به جسد بی‌جان امام حسین هم رحم نکردند و نعل و تازیانه بسر بدن بی‌جان امام تاختند و تمام دشت کربلا مطهر است به جسد مبارک حضرت امام حسین علیه السلام!اینقدر از تله بند بند وجودش عاشقش امام حسین علیه‌السلام بود که امام حسین علیه السلام ایشان را قبول کرد که مثل خودش شهید شود، مثل حضرت ابوالفضل شهید شد. عشقش این بود که از حرم امام حسین زیارت کند و بعد به زیارت حضرت ابوالفضل برود، جسدش را همین‌طور زیارت دادند، تا زمانی که زنده بود تا دلش خواست زیارت کرد و جسدش را همانجا کفن کرده بودند و از حرم امام حسین تا حرم حضرت ابوالفضل زیارتش دادند.

من همیشه غبطه می‌خورم به زندگی و مرگ و شهادتش. من که شریک زندگی ایشان بودم به زندگی و شهادت ایشان غبطه



می‌خورم و نتوانستم همراه ایشان باشم، من به ایشان می‌گفتم ما را کی می‌بری زیارت، هر دفعه هم قول می‌داد می‌گفت هر طوری شده بچه‌ها کمی که بزرگتر شدند با هم می‌رویم که یک ماه عراق باشیم و تمام زیارتگاه‌های عراق را بگردید و زیارت کنید ولی سعادت نداشتیم که همراهشان باشم.

«بچه‌ها به شهادت پدر کنار آمدند؟
بچه‌ها خیلی ناراحتی می‌کنند، بار آخری که آمده بود لیل از اینکه بپرود، من رفته بودم منزل مادرم و نمی‌دانم که به بچه‌ها چه گفته بود، به آنها گفته بود که هوای مادرتان را داشته باشید و حواستان به او باشد. وقتی هم که خبر شهادتش را آوردند بچه‌ها مدام حواستان به من بود که زیاد ناراحتی نکنم. وقتی هم که خودشان ناراحت هستند مدام می‌روند در اتاق و من نمی‌بینم‌شان، وقتی هم که خیلی ناراحت هستند به من یا عمو یا دایی‌شان، می‌گویند برویم سر مزار بابا ولی کسی پیش ما نباشد، دختر کوچک می‌گوید که کسی پیش ما نباشد می‌خواهم با بابا تنها باشم و نمی‌دانم چه به بچه‌ها گفته بود که این‌قدر این بچه‌ها قرض و محکم هستند و جلوی من ناراحتی نمی‌کنند. می‌خواهند من ناراحت نباشم، هر وقت هم که من ناراحت هستم می‌آیند و من را دلداری می‌دهند که مامان ناراحت نباش بابا بهترین جا را دارد. خودشان تنها می‌روند سر مزار پدرشان، تنها می‌نشینند و درد دل‌ها و گریه‌هایشان را می‌کنند، برمی‌گردند می‌بینم که آرام و سبک شدند.

دوتا دختر دارم و سونوگرافی به ما گفته بود که فرزند سوم پسر است و گفتند که شاید مشکل باشد و مجبور شوم سقط کنم. من به شهید احمدی فرد زنگ زدم و ناراحتی کردم و گفتم که اینطور گفتتاند. در آن زمان او موصل بود، گفتم دکترها گفتند که بچه شاید سقط شود، گفت چرا خودت را ناراحت می‌کنی، من از امام حسین علیه‌السلام خواستام که یک پسر به من بدهد که سرباز امام حسین باشم، گفت که دکتر این طور گفته که امام حسین را می‌خواهند راضی نبوده است، من از خدا خواستم یک سرباز برای امام حسین به ما بدهد، اگر دادند مصلحت بوده و اگر هم ندادند مصلحت بوده، خودت را ناراحت نکن. بعد که جواب آزمایش آمد، گفتند مشکلی ندارد، خودش اسمش را کنار حرم امام حسین انتخاب کرد و گذاشت محمدحسین. دوستانش بعد از شهادتش اینطور گفتند که اسم پسرم را گذاشت محمدحسین که سرباز امام حسین(ع) باشد.

ناگفته‌هایی از زندگی خصوصی یک شهید مدافع حرم

همسر شهید خیر الله احمدی‌فرد درباره این شهید می‌گوید: از تمام روزنامه‌ها، روزنامه کیهان را می‌خواند و می‌گفت که حقایق را بدون تحریف می‌نویسد. علاقه زیادی هم به زنده‌باد قیصر امین‌پور داشت چون شعرهایش انقلابی بود و خودش هم در خط ولایت بود. زمانی که مین خنثی کرد و به اجساد شهدای بر خورود کرده بود بسیار متقلب و ناراحت بود و با خاک قصر شیرین هم دردلد می‌کرد.

شهید احمدی فرد برنده مدال طلای وزن بالای ۷۱ کیلو کاراته، نجات غریق، غواص، چتر باز، تخریب‌چی و یک تکاور بود که تمام معنا بود. اینقدر تجربیاتش بالا بود که حسن ساری که وزیر قبلی دولت عراق بود، از تجربیات نظامی شهید احمدی فرد کمک می‌گرفت و می‌داد که بیاید اینجا که ما به شما نیاز داریم و همین شد که رفت.

علاقه بسیار شدیدی به حضرت آقا داشت و خودش را سرباز محض ولایت می‌دانست و در سن نوجوانی که رفت سپاه، ابتدا به خاطر سن پایین پذیرفته نمی‌شد که زور خودش به جبهه رفت و می‌گفت: به امام نیاز نداریم بگذاریم، امام گفته است که هر کس می‌تواند اسلحه از زمین بردارد، باید برود جبهه، خاک و ناموسمان در خطر است. بعد از امام هم حضرت آیت‌الله خامنه‌ای منزل ما زیاد جای قاب عکس ندارد، ایشان که تهران داده بود یک قاب عکس یک متر

صفحه ۸

یک‌شنبه ۳۰ مهر ۱۳۹۶

۲ صفر ۱۴۲۹ – شماره ۲۱۷۵۲

جنگ الفاظ یا مفاهیم؟



الفاظ محمل‌هایی هستند که مفاهیم را با خود حمل می‌کنند. البته گاهی استفاده کنند از الفاظ به دلیل ناآگاهی از بار مفهومی که آن الفاظ آنها را حمل می‌کنند در استفاده از کلمات سهل‌انگاری می‌کنند و آنها را به‌جای یکدیگر به کار می‌برند. لیکن وقتی کسی که کارشناس و صاحب نظر می‌داند از الفاظ خاصی در موضوعی ویژه استفاده می‌کند و وقتی استفاده از لفظی در بین جریانی متداول و رایج شود موضوع کاملاً متفاوت خواهد بود. یکی از واژگانی که برخی شخصیت‌ها و طیف‌های سیاسی از آنها استفاده می‌کنند و اتفاقاً این استفاده از روی غفلت و یا تغافل و مسامحه هم نیست، عباراتی مانند «انقلاب ۵۷» و «جنگ هشت ساله» و… است. بد نیست تا مختصری درباره این عبارات سخن بگوییم. اگر انقلاب را انقلاب ۵۷ بنامیم در واقع این کار تلاش برای این است که اسلامیت را از انقلاب بزدا کنیم که حاصل آن می‌شود عدم اسلام‌ی به انقلاب که در آن تفکر چپ غلبه پیدا کرده و محوریت پیدا می‌کند. سخنی که چپ‌ها، منافقین و… به عنوان شامبیت برخی مواضعشان از آن استفاده می‌کنند. اما کلید واژه مناقشه‌برانگیز دیگر عبارت «جنگ هشت ساله» است که این عبارات همچون عبارت قبلی در راستای اسلامیت‌زدایی از پدیده‌ای به نام دفاع است. دفاعی که بن‌مایه آن چیزی جز شعارهای اسلانی و مذهبی نبود. تقدس‌زدایی از جبهه‌ها می‌تواند غلی و نیز پیامدهای مختلفی داشته باشد.

نتیجه تقدس‌زدایی از دفاع هشت ساله ملت ایران در مقابل بلوک شرق و غرب علت آغاز جنگ را تحریکات ایران علیه صدام می‌داند و برای آن دلایلی را نیز ذکر می‌کند. مثلاً فعالیت‌های رادیویی ایران علیه صدام که البته چنین تحریکات رادیویی بعد است بتواند آتش جنگی را بیفزورد که زمان آن و نیز حجم آن موجب شده که در سده حاضر کمرسابقه یا بی‌سابقه باشد.

استفاده از عبارت «جنگ هشت ساله» و امثال آن در مطلب منتشر شده از بهزاد نبوی در شماره ۵۱ مجله مهرنامه نیز دیده می‌شود. صادق زیبا کلام نیز مقدس بودن جنگ را عاملی می‌داند که مانع از بررسی‌های علمی آن می‌شود. و شاید نتیجه بررسی‌های علمی همان باشد که ابراهیم یزدی گفته است و آن چیزی جز این نیست که ما تحریک‌کننده عراق به حمله بودیم که اگر نتیجه علمی این باشد ما مقصر این جنگ هستیم. البته این دستاورد با قطعنامه سازمان ملل نیز همخوانی ندارد.

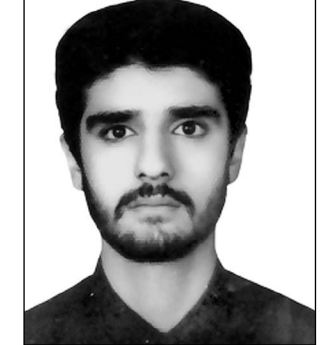
تضعیف گفتمان انقلابی‌گری با دیدگاه اسلامی است زیرا این دفاع مقدس به عنوان ایقائوس بیکرانی از تجارب ملی و مذهبی عاملی است که می‌تواند جوانان دهه‌های دور از آن روزهای سراسر رشادت را به ارزش‌هایی که گذشتگانشان برای آنها فداکاری کردند وفادار نگه دارد که شاید یکی از آنها، وفاداری به خاک و سرخم نکردن مقابل قدرت‌های زورگور بین‌المللی باشد. زیرا به قول اهل فن(بهترین دلیل برای امکان یک شیء وقوع آن است) و ملت ایران با آنکه به مقدرات خود نتوانستند حجهه ناجوانمردانه‌ای که چپانبد ضد استقلالشان بی ریخته بودند را عقب برند. پس بازمه می‌توان برای تحقق آرمان ایران مستقل و مقتدر به آموزه‌های دفاع مقدس استناد و مراجعه کرد. فرهنگی که امروز نیز با دفاع از ایران و ایرانی از یک‌پرتومه‌ها دورتر مانند خونی حیاتیبخش در رگ و پی این کشور جاری است. آنچه گفتیم مختصری بود از اثرات دفاع مقدس ایرانیان از آب و خاک و اعتقادات خود این جنگ اثرات تربیتی فراوانی دارد که یکی از آنها اردوهای رهاپن نور است که برای خیلی‌ها سرمنشا تغییرات بنیادین شده است و نیز اردوهای جهادی که به تأسی از همان گفتمان جهاد و دفاع مقدس، جوانان و پیران را به عرصه کار بی‌چشمداشت برای محرومینی که عده‌ای فقط شعار حمایت از آنها را سر می‌دهند می‌کشاند.

پس جنگ، جنگ الفاظ نیست بلکه چالشی روی مفاهیمی بنیادین است که دشمن سعی دارد آنها را با واژه گزینی و مرحله به مرحله جایگزین ارزش‌های حقیقی مردم ایران نماید. از افراد دور از مسئولیت اینگونه سخنان بعید نیست زیرا ایشان شاید برای منافع زودگذر دنیایی خود طرفی از دفاع مقدس مردم ایران نیسته باشند. هرچند ایشان نیز امنیت و غرور ملی – البته اگر برایشان مهم باشد- را از این رهگذر دارند ولی از منتخب مردم در ام‌القرای جهان اسلام سخنانی از آن دست معنایی خاص دارد.

تفاوتی که میان جنگ تحمیلی و دفاع مقدس وجود دارد تفاوتی است که شاید دیربها را از درک آن عاجز باشند. در اینکه جنگ از لحاظ مادی تحمیلی بود مورد شک نیست لیکن دفاع مقدس امری است که مربوط به بعد مادی داستان می‌شود. زیرا تقدس امری ماورایی است. پس هر جنگی مذموم نیست زیرا برخی از جنگ‌ها جهاد هستند و هر داععی هم پسندیده نیست زیرا برخی دفاع‌ها دفاع از امری نامشروع هستند. لیکن دفاع مقدس در مقابل جنگی تحمیلی به معنای این است که مردمی در مقابل عملی نامشروع، بنابر موازین مشروع خود به دفاع می‌پردازند که قطعاً این دفاع هر داععی نیست و این جنگ هر جنگی نیست و رنجی که در مردم در دفاع مقدس متحمل می‌شوند حتماً نزد پروردگار ماجور است در حالی که صرف دفاع از هر چیزی این گونه نیست.

فرهاد ملاامینی

یک شهید، یک خاطره



– «خجالت می‌کنم یا این کشش‌ها به دانشگاه بروم.» نگاهش خیس اشک شد، ادامه داد: «چون خیلی‌ها کفش معمولی هم ندارند بیوشنند چه رسد به نو!»
خاطره‌ای از دانشجوی شهید مسعود ففغور مغربی
*** راوی: پدر شهید**